خانم‌ها، آقایان، اهالی قلم و مخاطبان فرهنگ و ادبیات

امروز در این نشست گرد هم آمده‌ایم تا درباره‌ی «ترجمه‌ی هوش مصنوعی و تأثیر آن بر صنعت نشر» گفت‌وگو کنیم. حقیقت این است که ورود هوش مصنوعی به بازار نشر رویدادی مجرد و صرفاً فناورانه نیست، می‌شود گفت حلقه‌ی پایانیِ زنجیره‌ی مناسبات ناعادلانه و غیرشفاف و استثماری است که پیکره‌ی این صنعت را سال‌هاست بیمار و محتضر کرده. سازوکاری که دهه‌هاست مترجم انسانی (یعنی ستون اصلی انتقال دانش و ادبیات) را نیروی کاری مزاحم و هزینه‌تراش می‌بیند، حالا با ظهور مدل‌های زبانیِ الگوریتمی به این توهم خطرناک رسیده که می‌تواند این حلقه‌ی بی‌دفاع را به‌کل از چرخه‌ی تولید حذف کند و تمام سود را در انحصار خود درآورد. بنابراین پیش از آن‌که بخواهیم به جایگاه ماشین در آینده‌ی ترجمه بپردازیم، ناگزیریم پرونده‌ی حق‌کشی‌ها و رنج‌هایی را باز کنیم که زیر پوست نشر ایران به مترجمان تحمیل شده، چرا که بدون شناخت

این ساختار استثماری و مسموم، هرگز نخواهیم فهمید چطور فناوری نوین به ابزاری تازه برای استثمار و نابودی ادبیات تبدیل می‌شود.

واقعیت امروز نشر ما این است که به دلیل بحران‌های اقتصادی و سقوط تیراژ کتاب به ۲۰۰ الی ۵۰۰ نسخه، ناشران دیگر حاضر به ریسک روی کیفیت آثار نیستند، تا جایی که حتی برخی از ناشران شرط عقد قرارداد با مترجم را تعداد دنبال‌کنندگانش در شبکه‌های اجتماعی قرار داده‌اند. در چنین فضایی، مترجم از همان قدم اول در تله‌ای دوسرباخت گرفتار است: اگر پیش از ترجمه سراغ ناشر برود و ایده یا فایل کتاب اصلی را در اختیارش بگذارد، هیچ تضمینی نیست که ناشر با فهمیدن پتانسیل فروش کتاب، او را دور نزند و اثر را به نام شخص دیگری منتشر نکند. و اگر مترجم ماه‌ها و سال‌ها وقت بگذارد و بعد از اتمام کار ترجمه به دنبال ناشر بگردد، ناشر طوری با او برخورد می‌کند که انگار کتاب روی دست مترجم باد کرده و حالا که محتاج چاپ اثرش است، می‌تواند هر بلایی سرش بیاورد. این وضعیت

بـرای مترجمـان نـوقلم بـه‌مراتب وخیم‌تـر اسـت. مترجمـان نـوقلم مجبورنـد بـه ناشـران درجـه‌دوم و ضعیف‌تری پنـاه ببرنـد کـه بـه بهانـه‌ی «حمایـت از نوقلم‌ها» حق‌الترجمه‌ای نمی‌پردازند، یـا بـه جـایش چند جلد کتاب می‌دهند یا حتی در کمـال ناباوری، متـرجم را پـای دسـتگاه کـارت‌خوان می‌کشـانند تـا هزینـه‌ی چـاپ کتـاب خـودش را حسـاب کنـد، در صورتی که اگر همان کتاب فروش رفـت، ناشـر یـک تشکر خشک‌وخالی هـم نمی‌کنـد و موفقیـت اثـر را به‌پای ریسک‌پذیری خودش می‌نویسد.

حتی زمانی که ناشری به‌ظاهر درستکار پیدا می‌شـود و بدون حق‌خوری کتاب را برای ثبـت در کتابخانـه‌ی ملی و دریافت فیپا می‌فرستد، به دلیـل ایـن‌کـه ایـران عضو کنوانسیون جهانی کپی‌رایت (بِرن) نیست، یـک هفته بعد سروکله‌ی ناشران دیگری پیـدا می‌شـود کـه همـان عنـوان را بـه مترجمـان تازه‌کـار و ارزان‌قیمـت داده‌اند تا زودتر روانه‌ی بـازارش کننـد. در ایـن میـان ادعای برخی ناشران درباره‌ی خرید حق کپی‌رایـت از نویسنده/ناشر خارجی هم اغلب نمایشی بیهوده بیش

نیست و تنها نتیجه‌اش برای مترجم این است که ناشر هزینه‌ی خرید کپی‌رایت را از حق‌الترجمه‌ی او کسر می‌کند.

فاجعه‌ی اصلی اما در دفتر ناشر و پای میز قرارداد رقم می‌خورد، جایی که یک قرارداد تیپ، ازپیش‌تنظیم‌شده و کاملاً یک‌طرفه را جلوی مترجم می‌گذارند و زیر بار مذاکره بر سر بندهای غیرمنصفانه‌اش نمی‌روند. ناشری که ادعای کار فرهنگی دارد (اما در عمل کاسبی بیش نیست)، ابتدا پیشنهاد خرید قطعی ترجمه به قیمت ناچیز می‌دهد تا تمام سود فروش را به جیب بزند و وقتی مترجم چانه می‌زند، با اکراه به قرارداد درصدی (بین ۵ تا ۱۵ درصد) آن هم بدون یک ریال پیش‌پرداخت، راضی می‌شود. مترجمی که شش ماه تا یک سال بدون درآمد پای ترجمه نشسته، از سر رودربایستی و موقعیتی که در دفتر نشر برایش تدارک دیده‌اند، زیر قراردادی را امضا می‌کند که تمام بار حقوقی، مسئولیت‌ها و جریمه‌ها را روی دوش او می‌اندازد. طبق همین قرارداد مترجم موظف است کل کتاب را

بر اساس شیوه‌نامه‌ها و رسم‌الخط‌های عجیب و سلیقه‌ای ناشر اصلاح کند و فایلش را سر موعد تحویل بدهد. در این قراردادها شرایط اضطراری و فورس‌ماژور برای مترجم پیش‌بینی نشده، یعنی اگر جنگ شود، انقلاب شود، یا مترجم با مشکلات شخصی روبه‌رو شود، باز هم هر روز تأخیر در تحویل ترجمه مساوی است با کسر درصدی از حق‌الترجمه و اگر این تأخیر به ماه بکشد، ناشر حق دارد قرارداد را یک‌طرفه فسخ کند و حتی خسارت بگیرد. این قراردادهای استثماری آن‌قدر فراگیر شده‌اند که وقتی مترجم از ناشران داخلی ناامید می‌شود و سراغ ناشران ایرانیِ خارج از کشور می‌رود، می‌بیند نمونه قرارداد آن‌ها هم موبه‌مو ترجمه‌ی همین قراردادهای ناعادلانه‌ی داخلی است.

بلاهایی که بعد از تحویل فایل بر سر متن و مترجم می‌آید، دست‌کمی از خود قرارداد ندارد. ناشر بدون این‌که تعهدی به زمان ارسال اثر به وزارت ارشاد داشته باشد، ابتدا خودش بخش‌هایی از متن را سرخود سانسور می‌کند و مترجم مجبور به پذیرش آن

است. بعد از ماه‌ها معطلی، کتاب به ارشاد می‌رود و به شرکت‌هایی سپرده می‌شود که کتاب‌ها را با قیمت‌های ناچیز یا حتی رایگان به دست افرادی با عناوین دانشگاهی و فرهنگی سانسور می‌کنند. هم‌زمان ترجمه زیر دست ویراستار معتمد نشر می‌رود، ویراستاری که گاهی فقط یک دوره‌ی ده‌ساعته‌ی آنلاین گذرانده، اما به خودش اجازه می‌دهد تغییرات دلبخواهی در متن بدهد، آن‌هم بدون این‌که مشخص کند کجای متن را دستکاری کرده. دلیلش این است که در قرارداد قید شده که حرف آخر در ویرایش و حتی انتخاب عنوان کتاب با ناشر است و اگر ناشر تشخیص بدهد کتاب به ویرایش اساسی نیاز دارد، هزینه‌اش را از حق‌الترجمه‌ی مترجم کم می‌کند و حتی نام ویراستار را روی جلد، کنار نام مترجم درج می‌کند.

علاوه بر این، کارهایی مثل تهیه‌ی نمایه، واژه‌نامه، اعلام و فهرست مطالب که وظیفه‌ی ویراستار است، و البته تولید محتوا برای اینستاگرام یا بلاگ ناشر، نوشتن معرفی و نقد کتاب و ترجمه‌ی مصاحبه با

نویسنده که وظیفه‌ی تیم تبلیغات ناشر است، همگی به گردن مترجم انداخته می‌شود. اگر نویسنده ویراست جدیدی از کتابش منتشر کند، مترجم موظف است دوباره کل متن را به‌رایگان مقابله و ترجمه کند وگرنه هزینه‌ی واگذاری این کار به فرد دیگر نیز از جیب او می‌رود. زمانی هم که کتابِ مثله‌شده با حذفیات سنگین از ارشاد برمی‌گردد، ناشر به‌جای چانه‌زنی بر سر کاهش حذفیات، به مترجم فشار می‌آورد که سانسورها را بپذیرد. اگر کتاب ممیزی زیادی داشته باشد، ناشرِ محافظه‌کار مترجم را بابت به خطر انداختن موقعیت نشر و کسب نمره‌ی منفی نزد ارشاد بازخواست می‌کند و اگر کتاب کلاً مجوز نگیرد، یا بعدها با شکایت یک شخص کاسه‌لیس در سامانه‌ی نظارت مردمی ارشاد لغو مجوز و خمیر شود، نه‌تنها ناشر یک ریال حق‌الترجمه به مترجم نمی‌دهد، بلکه طبق قرارداد، از مترجم خسارت هم می‌گیرد! این در حالی است که در همین سیستم، آثار برخی مسئولان و چهره‌های خاص که گلچین پست‌های اینستاگرامی و توییت‌هایشان

است، بدون رد شدن از فیلترهای ممیزی، با بودجه‌ی دولتی چاپ می‌شود و خود ارشاد و کتابخانه‌هایش تمام‌شان را می‌خرند.

اگر کتاب از این هفت‌خوان بگذرد و با صفحه‌آراییِ پر از ایراد و سطرهای بیوه و یتیم آماده شود، ناشر ماکت کتاب را به مترجم می‌دهد تا نمونه‌خوانی کند و مسئولیت تمام خطاهای احتمالیِ متنی را که بارها دستکاری شده گردن بگیرد، و اگر مترجم فرصت نمونه‌خوانی در مهلت مقرر را نداشته باشد، هزینه‌ی نمونه‌خوانی از حق‌الترجمه‌اش کسر می‌شود. از این مرحله به بعد نیز ناشر دارای اختیار تام است: زمان چاپ، انتخاب چاپخانه، تیراژ، قطع، طرح جلد، قیمت و سیستم پخشِ انحصاری و مافیایی همه و همه به صلاحدید ناشر تعیین می‌شود و هیچ سازوکاری وجود ندارد که مترجم بعد از چاپ بفهمد واقعاً چند نسخه از کتابش چاپ شده، چند جلد در انبار ناشر مانده و چه زمانی و با چه قیمتی تجدید چاپ شده است.

وقتی نوبت به مسائل مالی می‌رسد، غوغای غارت دستمزد مترجم به اوج می‌رسد. ناشران علاوه بر اجبار مترجم به شرکت در مراسم رونمایی، پیشاپیش ۱۰ درصد بابت تبلیغات و بازاریابی، ۱۰ درصد بابت ضایعات احتمالی حمل‌ونقل، ۲۰ تا ۴۰ درصد به بهانه‌ی چاپ دورنگ و عکس‌دار یا جلد سخت، و ۱۰ درصد هم به عنوان مالیات از حق‌الترجمه کم می‌کنند، که این آخری خلاف نص صریح قانون مالیات‌های مستقیم در امور فرهنگی است. اگر کتاب پرفروش شود، برخی ناشرها از چاپ دوم به بعد درصد حق‌الترجمه را کاهش می‌دهند، یعنی زمانی که هزینه‌ی ناشر نصف شده و به سود رسیده، سهم مترجم را کم می‌کند. تازه بعد از یک سال که ارزش پولیِ حق‌الترجمه سقوط کرده، همان حق‌الترجمه‌ی ناچیز را به صورت قسطی یا با تحویل خود کتاب (آن هم کمتر از سهم یک‌درصدیِ عرف و گاه از نسخه‌های ضایعاتی) تسویه می‌کنند، پولی که شاید یک‌سوم اجاره‌ی یک ماهِ خانه‌ی مترجم را هم پوشش ندهد.

در بازار کتاب هم مترجم مدام با صحنه‌هایی روبه‌رو می‌شود که خونش را به جوش می‌آورند: از یک طرف می‌بیند کتابش در ویترین‌ها نیست چون ناشرانِ دیگر ویترین‌ها را دربست اجاره کرده‌اند، از طرف دیگر می‌بیند ناشر قیمت پشت جلد را پاک کرده و با برچسب (یا جدیداً بارکد)، کتاب را به قیمت روز و چندبرابر، یا در خارج از کشور به قیمت ارزی می‌فروشد و در سایت‌های فروش آنلاین با قیمت‌های نجومی اما تخفیف‌های ۵۰ درصدی حراج می‌کند، ولی با مترجم به همان قیمت ریالیِ قدیم حساب کتاب می‌کند. در مراسم رونمایی روی جلد چاپ اول می‌زنند «چاپ دوم و سوم و...» تا بازارگرمی کنند، اما دو سال تمام در شناسنامه‌ی کتابی که دو هزار نسخه فروخته می‌نویسند «چاپ اول - ۵۰۰ نسخه» تا پول چاپ‌های بعدی را به مترجم ندهند، یا به‌عکس، برای گرفتن کاغذ دولتی و احتکار و فروشش در بازار آزاد، در شناسنامه‌ی کتاب‌ها تیراژهای صوری می‌زنند اما جلوی مترجم گردن کج می‌کنند که بودجه برای تجدید چاپ ندارند.

در حوزه‌ی کتاب‌های الکترونیک و صوتی هم غوغای دیگری برپاست. قرارداد پلتفرم‌ها پشت درهای بسته با ناشر بسته می‌شود و نتیجه‌اش این‌که از هر صد هزار تومان فروش کتاب الکترونیک، حدود چهار هزار تومان به مترجم می‌رسد. از کتاب صوتی حتی یک نسخه‌ی رایگان به مترجم نمی‌دهند، بدون هماهنگی با او کتاب را با خوانش‌های پرغلط و صداپیشه‌های نامناسب ضبط می‌کنند و تخفیف‌های ۴۰ درصدی و بی‌نهایت پلتفرم را از جیب مترجم می‌بخشند. ناشر برای تبلیغ کتاب سراغ اینفلوئنسرها و بوک‌بلاگرهای بی‌سوادی می‌رود که حتی اسم مترجم را در معرفی کتاب نمی‌آورند، چون موقع عقد قرارداد، ناشر هیچ تعهدی به حفظ حرمت نام پدیدآورنده نداده است. از روی کتاب مترجم آثار اقتباسی می‌سازند و جملاتش را برای تبلیغ رب گوجه‌فرنگی روی تابلوهای مترو تحریف می‌کنند، بدون آن‌که مترجم روحش خبردار باشد، چون حق اقتباس را هم ناشر برای خودش محفوظ می‌داند. وقتی فایل کتاب از زیر درست خود نشر به کانال‌های

تلگرام درز می‌کند یا ناشران قاچاقچی و کتاب‌ساز با تغییر چند کلمه، ترجمه را به اسم خودشان با ۵۰ درصد تخفیف در دکه‌ها و پمپ‌بنزین‌ها و مترو و دیجیکالا می‌فروشند، ناشر هیچ پیگیری حقوقی نمی‌کند چون لابد به دردسرش نمی‌ارزد. در نهایت مترجم می‌فهمد حقوق مادی اثرش را مادام‌العمر واگذار کرده و حتی بعد از مرگش هم چیزی به ورثه‌اش نمی‌رسد و تمام حقوقش در جیب ناشر می‌ماند. راه شکایت هم بسته است، چون هزینه‌ی دادرسی چندین برابر حق‌الترجمه است، در قرارداد هم مرجع حل اختلاف را واحد حقوقی خودِ ناشر یا اتحادیه‌ی «ناشران» تعیین کرده‌اند و اگر مترجم بخواهد کتابش را پس بگیرد این مترجم است که باید تمام هزینه‌های چاپ و خسارت‌ها را بدهد تا بتواند اثرش را از چنگ ناشر دربیاورد.

حاصل تمام این ظلم‌ها و فشارهای اقتصادی این است که مترجمِ کاربلد یا باید به نیروی کار ارزان تبدیل شود و برای گذران زندگی از کیفیت کارش بزند و ترجمه را به هوش مصنوعی بسپارد (که نتیجه‌اش

دلزدگی مخاطب و سقوط سرانه‌ی مطالعه است) یا باید عطایش را به لقایش ببخشد و ترجمه را برای همیشه کنار بگذارد و چرخ استثمار با ورود مترجمان تازه‌نفس و بی‌خبر همچنان بچرخد.

و حالا، در میانه‌ی این بازار ورشکسته و مناسبات بیمار سروکله‌ی «هوش مصنوعی» هم پیدا شده! ناشری که سال‌ها با هر ترفند و دوز و کلکی همان حق‌الترجمه‌ی ناچیز را هم از گلوی مترجم بیرون می‌کشید، امروز با دیدن هوش مصنوعی چشمانش برق می‌زند و فکر می‌کند می‌تواند مترجم انسانی را به‌کل حذف کند و تمام پول فروش کتاب را یکجا به جیب بزند. اما زهی خیال باطل! کسانی که چنین خوابی دیده‌اند، از درک ماهیت ترجمه عاجزند. حذف کامل مترجم انسانی و سپردن ترجمه به هوش مصنوعی بدون نظارت و ویرایش تخصصی، پیامدهای فاجعه‌باری برای ادبیات و بازار نشر دارد. اگر کمی با خروجی هوش مصنوعی آشنا باشید، خوب می‌دانید که هوش مصنوعی از درک روح متن و لحن منحصربه‌فرد هر نویسنده ناتوان است و تفاوتی

میان سبک نویسنده‌ی کلاسیک و نویسنده‌ی مدرن قائل نمی‌شود. خروجیِ ماشین ترجمه در مواجهه با متون ادبی، فلسفی و علوم انسانی، متنی سطحی، مکانیکی، بی‌روح و ناویراسته است که اگر زیر دست مترجمی متبحر و کارکشته بازآفرینی نشود، ارزش ادبی اثر به‌کل از بین می‌رود.

علاوه بر این‌ها اتکای مطلق به هوش مصنوعی، تنوع و غنای زبان فارسی را نیز نابود می‌کند. مترجمان انسانی با وسواس در انتخاب واژگان به پویایی زبان کمک می‌کنند ولی هوش مصنوعی به دلیل استفاده از «زبان میانگین» و عبارات پرتکرار، خلاقیت‌های زبانی را می‌کشد و بازار کتاب را پر می‌کند از متون یکدست، بی‌رمق و کلیشه‌ای که در هر سطرشان ساختارهای مصنوعی و کسالت‌باری همچون «نه‌تنها... بلکه...» تکرار شده. از سوی دیگر، مدل‌های زبانی به‌شدت مستعد «توهم» و خطا هستند، یعنی ممکن است جملات را کاملاً وارونه ترجمه کنند، اطلاعات جعلی به متن بیفزایند و به دلیل تغذیه از داده‌های خام اینترنتی، سوگیری‌های

فرهنگی و کلیشه‌های جنسیتی یا نژادی را وارد متن کنند که روح نویسنده از آن‌ها بی‌خبر است. به همه‌ی این‌ها، چالش‌های اخلاقی و حقوقیِ ناشی از نقض مالکیت معنوی در آموزش این مدل‌ها را نیز باید اضافه کرد.

باید به صراحت هشدار داد که جلوگیری از این فاجعه نیازمند ایستادگی و واکنش جدی در سه سطح صنفی، قانونی و مخاطبان است. نخست ما مترجمان باید با کنشگری صنفی و تشکیل نهادهای نظارتی مستقل، معیارهای «ترجمه‌ی انسانی» را تعریف کنیم، برای آثار ترجمه‌شده و ویراسته‌شده توسط مترجمان خبره «نشان کیفیت» ایجاد کنیم و ناشرانی را که از این معیارها عدول می‌کنند، بی‌اعتبار سازیم. دوم، در سطح قانون‌گذاری باید شفافیت در تولید کتاب اجباری شود. ناشر باید قانوناً موظف شود استفاده از هوش مصنوعی را به‌صراحت روی جلد کتاب اعلام کند، چرا که مخاطب حق دارد بداند بابت حاصل اندیشه‌ی انسان پول می‌دهد یا پردازش الگوریتم. و سوم، نقش تعیین‌کننده‌ی مخاطبان،

منتقدان و رسانه‌هاست. فعال شدن کرسی‌های نقد ترجمه برای افشای ترجمه‌های ماشینیِ بی‌کیفیت و بایکوت این آثار از سوی خوانندگان (با استفاده از شبکه‌های اجتماعی) بهترین اهرم فشار است تا ناشران بفهمند طمعِ کاهش هزینه‌های کوتاه‌مدت از طریق حذف مترجم، به قیمت نابودی اعتبار و ورشکستگی خودشان تمام خواهد شد.

در یک کلام، هوش مصنوعی در بهترین حالت می‌تواند «دستیاری» برای سرعت بخشیدن به کارهای روتین مترجم باشد، نه جایگزینش، و راه نجات صنعت نشر ایران بالا بردن سطح آگاهی و انتظار مخاطب، درک ارزش نگاه و ذائقه‌ی ممکن‌الخطای انسانی در بازآفرینی ادبی و پایان دادن به چرخه‌ی استثمار مترجمان است.

با تشکر از دست‌اندرکاران این نشست و مخاطبان گرامی
ارادتمند
نیما مهدی‌زاده اشرفی